اصغر فرهادی، مجید مجیدی، عباس کیارستمی، نرگس آبیار و رضا میرکریمی از کجا شروع کردند

ضیافت اول، کارِ جشنواره فجر بود

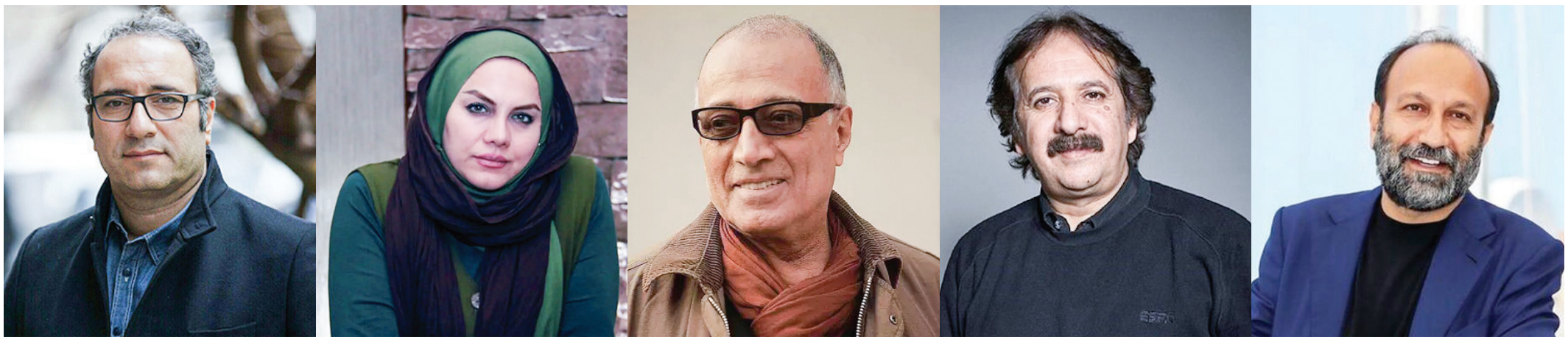

ایمان عظیمی
خبرنگار گروه فرهنگ

پیمان معادی با فیلم سینمایی «بالاده» در مقام تهیه‌کننده در چهل‌وسومین جشنواره فیلم فجر حضور دارد و این خبری نیست که بتوان به‌سادگی از کنار آن عبور کرد. پیمان معادی و بسیاری از فیلمسازان و بازیگران سینمای ایران که در حال حاضر نامی برای خود دست و پا کرده‌اند در گذشته‌ای نه‌چندان دور کارشان را با پُرکردن فُرم فستیوال فجر از این آوردگاه شروع کردند، به‌طوری که به مرور قله‌های موفقیت و معروفیت را در درون و بیرون از مرزها با آثارشان فتح کردند و در پانتئون کوچک سینمای ایران جاودانه شدند. جشنواره فیلم فجر فارغ از کیفیت سینوسی برگزاری در دوره‌های مختلف حداقل در حوزه معرفی فیلمسازان برجسته به جامعه سینمایی کشور موفق بود و توانست خلأهای ما در شناساندن فرهنگ‌مان به دیگر نقاط دنیا را با صادر کردن سینماگران حرفه‌ای به فستیوال‌های غربی و شرقی و حتی صنعت سینمای هالیوود به قدر وسع خود پُر کند. من در این گزارش قصد دارم به بهانه حضور دوباره پیمان معادی -به‌عنوان یکی از چهره‌های بین‌المللی سینما و تلویزیون ایران- در جشنواره فجر به بازگویی این مسئله بپردازم که تعداد قابل توجهی از فیلمسازان و بازیگران برجسته ما کار خود را به واسطه ایفای نقش در آثار داخلی و به دنبال آن حضور در جشنواره بین‌المللی فجر آغاز کردند و به‌تدریج این فرصت به آن‌ها دست داد که بتوانند شانس موفقیت‌شان را در غرب و شرق عالم سینما امتحان کنند. به عبارت دیگر این جشنواره فیلم فجر بود که علی‌رغم همه پَستی‌ها و بلندی‌ها به مدخلی برای معرفی آثار ایرانی و سازندگانشان به جهانیان تبدیل شد به‌نحوی که هنوز هم هیچ امکان دیگری نتوانسته جای این دورهمی و جشن سال سینمای ایران را برای تبدیل شدن فرهنگ ما به یک مقوله جهانی بگیرد و اگر فیلمسازان ما دوباره دارند به فجر روی خوش نشان می‌دهند در حال ادای دین به این فستیوالند و این اتفاق خوشایند نباید وارونه نشان داده شود.

داستان موج نویی‌ها و جشنواره فجر: یک دوستی عادی با چند دست‌انداز

مسعود کیمیایی، داریوش مهرجویی، علی حاتمی، بهرام بیضایی، بهمن فرمان‌آرا و... همه نام‌های مهمی در سینمای پیشرو قبل از انقلاب ما بودند که در دوران نظم تازه هم کماکان توانستند به رسم دیرین خویش در تولید فیلم‌های خوب ادامه دهند و در جشنواره فجر هم نسبتاً خوش بدرخشند. چرا نسبتاً خوش؟ چون به‌طور خاص، مسعود کیمیایی چندان مورد استقبال گردانندگان جشنواره فیلم فجر نبود و تنها در دوره بیست‌ونهم توانست خودی نشان دهد و نظر داوران را برای اهدای جایزه به فیلمش، یعنی «جُرم» به خود جلب کند و پس از سال‌ها دست پُر کاخ جشنواره را ترک بگوید. پیش از انقلاب هیچ فیلمسازی به محبوبیت کیمیایی نبود، چون علاوه بر اینکه با آثارش نبض جامعه را به دست می‌گرفت، نقل محافل هنری و جشنواره جهانی فیلم تهران و جشن سپاس هم بود و از این منظر به تمام موفقیت‌هایی که یک کارگردان در آن سال‌ها در پی‌اش بود دست یافت. لحن آثار کیمیایی به اتمسفر جاری در روابط میان آدم‌های کوچه و بازار نزدیک‌تر بود و به‌جز مورد متفاوت و جهانی «دندان مار» فرصت چندانی برای حضور موفق بین‌المللی، به‌ویژه در جشنواره‌های غربی پیدا نکرد. دندان مار اکران خوب و مناسبی در جشنواره فیلم برلین در سال ۱۹۹۱ داشت، ولی درنهایت از کسب جایزه خرس طلایی بهترین اثر برلیناله بازماند. در مورد دیگر هنرمندان و فیلمسازانِ قبل انقلابی نیز این مسئله صدق می‌کند که علی‌رغم موفقیت بیشتر نسبت به مسعود کیمیایی در جشنواره فجر، آن‌ها نیز چندان در معرفی خود به مخاطبان جدی سینما در غرب موفق عمل نکردند. البته فقط بخش کوچکی از این عدم موفقیت نتیجه کار و عملکرد آن‌ها بود و موارد مهم‌تر به سیاست گردانندگان فستیوال‌ها بازمی‌گشت. داریوش مهرجویی، بهرام بیضایی، ناصر تقوایی و... با وجود اینکه همسو با جریان روشنفکری ایران بودند و آثارشان جنبه ادبی پُررنگی داشتند ولی به همان اندازه به غایت ایرانی و اینجایی بودند و همین باعث می‌شد که دست‌شان از کسب جوایز مهم سینمایی نظیر نخل طلای کن، شیر طلایی ونیز و الخ کوتاه شود. حتی سیمرغ جشنواره فجر نیز کمک شایانی به این تعداد از فیلمسازان نکرد و به کارشان در آن سوی دنیا رونق نداد. اما اوضاع در ادامه برای نسل اول فیلمسازان بعد از انقلاب به کل متفاوت بود و آن‌ها اگرچه تا چندسال زیر سایه کارگردانان قدیمی‌تر قرار داشتند ولی لااقل سینمای ایران را در بُعد جشنواره‌ای به موفقیت‌های خوب و در برخی برهه‌ها چشمگیری رساندند. فجر در همان سال‌های ابتدایی شکل‌گیری‌اش به بُرد خوبی در بین دیگر فستیوال‌های منطقه‌ای و جهانی دست یافت و کام منتخبان خود را هم شیرین کرد.

خانه دوست اینجاست

عباس کیارستمی در دهه ۵۰ نام کمی نبود، او از دنیای گرافیک پا به عرصه سینما گذاشته بود و در همکاری با کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان پایش را به سینمای کوتاه و فیلم‌های نیمه‌بلند و درنهایت بلند داستانی هم باز کرد ولی دوران اوج کاری کیارستمی پس از انقلاب رقم خورد و جشنواره فجر مقدمات لازم برای رسیدن به قله را برایش فراهم آورد. او در ابتدا برای فیلم «همسرایان» لوح زرین بهترین فیلم کوتاه را از دومین جشنواره فیلم فجر تصاحب کرد و در چهارمین دوره هم برای «اولی‌ها» از طرف هیئت داوران صاحب جایزه شد ولی این پنجمین دوره فستیوال فجر بود که دوران کاری کیارستمی را به بعد و قبل از خود تقسیم کرد و از او برای بدل شدن به مهم‌ترین چهره بین‌المللی فرهنگ -و نه حتی سینما- پرده‌برداری کرد. کیارستمی با فیلم بلند داستانی «خانه دوست کجاست» صاحب یکی از مهم‌ترین سیمرغ‌های جشنواره، یعنی بهترین کارگردانی شد و دو جایزه مهم دیگر را هم به خانه بُرد. مقصد بعدی خانه دوست کجاست جشنواره معتبر لوکارنو در سوئیس بود که تقریباً کیارستمی در آن توانست هرچه جایزه بود را به حساب خود واریز کند. مسیر کیارستمی بعد از خانه دوست کجاست و کلوزآپ از جشنواره فجر جدا و به یکی از مهم‌ترین فیلمسازان جشنواره‌ای دنیا تبدیل شد. آوازه این فیلمساز مؤلف تا جایی پیش رفت که بسیاری از شیفتگان سینمای متفاوت در جهان، نبوغ او را ستایش می‌کردند و شهروندان اروپایی و آسیایی سودای فیلمساز شدن را با تماشای فیلم‌های کیارستمی در ذهن به خاطر می‌سپردند. او عاقبت نخل طلای مشترک کن را به همراه شوهی ایماموراد در سال ۱۹۹۷ با فیلم «طعم گیلاس» به دست آورد و به تنها برنده ایرانی این جایزه بدل شد. پس از کیارستمی هیچ کارگردانی نتوانست با حضور در بخش مسابقه فستیوال کن صاحب نخل طلا شود و این رکورد تاکنون دست‌نخورده باقی مانده است.

اصغر در آغوش اُسکار

تنها یک فیلمساز ایرانی در جهان وجود دارد که از نظر اسم و اعتبار بین‌المللی می‌تواند خود را با عباس کیارستمی مقایسه کند؛ آن هم اصغر فرهادی است. او در کنار برخورداری از هوش و قریحه فیلمسازی -که می‌توانست شانسش را برای حضور در آوردگاه‌های جهانی افزایش دهد- خوش‌اقبال و خوش‌شانس هم بود که در بهترین موقعیت ممکن به جمع بزرگان راه یافت. فرهادی در ابتدا با فیلمنامه‌نویسی و کارگردانی در صداوسیما به مخاطبان میلیونی تلویزیونی معرفی شد و سپس در اولین تجربه کارگردانی فیلم سینمایی‌اش «رقص در غبار» را به جشنواره فیلم فجر رساند. او در بخش بین‌الملل این جشنواره که آن سال‌ها در ترکیب با بخش سودای سیمرغ برگزار می‌شد جایزه ویژه هیئت داوران را به دست آورد و نگاه‌ها را به جانب خویش برگرداند. جشنواره فیلم بوسان، جشن سالانه آسیاپاسیفیک و فستیوال جهانی فیلم مسکو دیگر ایستگاه‌های بین‌المللی بودند که از رقص در غبار و اصغر فرهادی پذیرایی گرمی به عمل آوردند و حسابی کیف وی را کوک کردند. فرهادی با ساخت «شهر زیبا» هم در ابعادی کوچک‌تر موفقیت اولین اثرش را تکرار کرد و جایزه طاووس طلایی جشنواره بین‌المللی هند را در سال ۲۰۰۴ با خود به ایران آورد. نکته جالب در مورد فرهادی این است که نقطه شروع بسیاری از جوایز جهانی‌اش با جشنواره فیلم فجر رقم خورد و نتیجه در اغلب اوقات به‌قدری خوب بود که همه را انگشت به دهان کرد. به عبارت دیگر هر وقت اصغر فرهادی در جشنواره فیلم فجر صاحب سیمرغ می‌شد در فستیوال‌های غربی و شرقی نیز به موفقیت‌های زیادی دست پیدا می‌کرد. «درباره الی» نقطه عزیمت این کارگردان نسبتاً جوان در راهیابی به جشنواره‌های رده الف دنیا بود به‌شکلی که درست پس از دریافت سیمرغ بلورین بهترین فیلم از نگاه تماشاگران و بهترین کارگردانی از بیست‌وهفتمین دوره جشنواره فیلم فجر، خرس نقره‌ای بهترین کارگردانی را از برلیناله کسب کرد و در تعداد زیاد دیگری از جشنواره‌های معتبر و کم‌تر معتبر بین‌المللی حسابی برسر زبان‌ها افتاد. اما این «جدایی نادر از سیمین» بود که فرهادی را به قله اُسکار رساند؛ اثری که در ابتدا با کسب ۵ جایزه مهم از بیست‌ونهمین دوره جشنواره فجر -به جز «بهترین فیلم» که به جُرم ساخته مسعود کیمیایی رسید- راه دشوار خود را برای به دست آوردن خروارخروار جایزه سینمایی هموار کرد و در انتها گلدن‌گلوب و اُسکار را هم برای سینمای ایران و شخص اصغر فرهادی به ارمغان آورد. فرهادی پس از جدایی... دیگر در هیچ دوره‌ای از جشنواره فجر شرکت نکرد ولی این رویکرد باعث نشد تا چرخه موفقیت‌های بین‌المللی وی پاره شود.

هوس قماری دیگر

سعید روستایی بسیار جوان بود که پشت دوربین «ابد و یک روز» قرار گرفت و کسی فکرش را نمی‌کرد که او با اولین اثر بلند سینمایی‌اش بتواند تقریباً تمام جایزه‌های مهم سینمایی را در سی‌وچهارمین دوره جشنواره فیلم فجر درو کند و به همراه محمدحسین مهدویان به‌عنوان مهم‌ترین چهره‌های جوان سینمای مملکت به مخاطبان معرفی شود. اما این دومین اثر روستایی بود که اسم وی را به‌عنوان یک چهره جوان بین‌المللی مطرح کرد. «متری شیش‌ونیم» در سی‌وهفتمین دوره فستیوال فیلم فجر در بخش مسابقه سینمای ایران به نمایش درآمد و روستایی و گروهش را در ۱۰ رشته نامزد دریافت سیمرغ کرد که عاقبت سیمرغ بهترین تدوین، بهترین صدابرداری و بهترین فیلم از نگاه تماشاگران سهم این کارگردان جوان و گروهش از فجر آن سال شد. سعید روستایی هنوز سرمست از موفقیت در جشنواره فجر بود که جایزه بهترین کارگردانی فستیوال توکیو و جایزه بزرگ بهترین اثر جشنواره «بوردو»ی فرانسه را به سادگی تصاحب کرد. اما این نامزدی در بخش بین‌المللی جشن «سزار» یا همان اُسکار سینمای فرانسه بود که روستایی را تبدیل به یک چهره جهانی کرد. این کارگردان تا قبل از رسیدن به سن سی‌سالگی تبدیل به یک سینماگر معروف شده بود که می‌توانست به آرزوهای خود جامه عمل بپوشاند و حتی برای موفقیت در اُسکار هم دندان تیز کند. پخش‌کننده متری شیش و نیم در فرانسه هم با نقل قولی از ویلئام فریدکین به استقبال از او و اثرش رفت تا کیف روستایی حسابی کوک شود. او در ادامه با فیلم «برادران لیلا» در بخش اصلی کن نیز حضور یافت ولی قمار روستایی در ساخت فیلم به گونه‌ای که سازمان سینمایی با آن موافق نبود وی را دچار مشکلات عدیده‌ای کرد.

خورشید در دستان توست

مجید مجیدی تا پیش از مطرح شدن اسم اصغر فرهادی در اُسکار تنها فیلمساز ایرانی حاضر در بخش نهایی بهترین فیلم در بخش بین‌المللی این جشن سینمایی بود. او با وقوع انقلاب حضور در سینما را به‌عنوان بازیگر و کارگردان تجربه کرد و فیلم به فیلم خود را به دریافت مهم‌ترین جوایز سینمایی و حضور در مطرح‌ترین جشنواره‌های فیلم نزدیک‌تر کرد. مجیدی گام نخست را با ساخت فیلم سینمایی «بدوک» خیلی خوب برداشت و برنده دیپلم افتخار بهترین فیلمنامه از دهمین دوره جشنواره فیلم فجر شد. این کارگردان در قدم بعدی، «پدر» را روانه نمایش در چهاردهمین دوره فستیوال فجر کرد که سیمرغ بهترین فیلم را هم برایش به دست آورد. تمام این موفقیت‌ها سبب شد که نام مجیدی با ساخت «بچه‌های آسمان» در صدر فهرست فیلم‌های ارسالی به اُسکار قرار بگیرد و درنهایت به‌عنوان یکی از فیلمسازان برتر در جمع پنج فیلم کارگردان بخش خارجی زبان این جشن سینمایی حاضر شود. مجیدی بازی را به روبرتو بنینی باخت ولی این مسئله هیچ خدشه‌ای به کیفیت بالای فیلمش وارد نکرد.

سهم زنان سینمای ایران از موفقیت در فجر چه بود؟

سینمای پیش از انقلاب چندان سهم زیادی برای زنان قائل نبود و می‌شد گفت که جز در موارد معدود و انگشت‌شمار تصویر خوبی از آن‌ها به مخاطب ارائه نمی‌داد و وجود کارگردان زن هم در آن سال‌ها چندان محلی از اعراب و اعتنا نداشت. زنان در بهترین حالت نقش مادر را در سینمای عامه‌پسند فارسی به عهده می‌گرفتند و در دیگر موارد استفاده خوبی از آن‌ها به میان نمی‌آمد. کبری سعیدی، مروا نبیلی، فروغ فرخزاد و به روایتی شهلا ریاحی جزء تنها فیلمسازان زنی بودند که توانستند از سد سخت و محکم نظارت مردانه عبور کنند و چند اثر در آن اتمسفر و فضا بسازند، اما انقلاب که شد همه چیز تغییر کرد و بسیاری از زنان علاقه‌مند به سینما بر پرده ظاهر شدند و نقش مهمی در داستان سینمای ما ایفا کردند. رخشان بنی‌اعتماد، پوران درخشنده، تهمینه میلانی (فیلمساز مورد علاقه راجر ایبرت ریویونویس و منتقد سرشناس آمریکایی) آیدا پناهنده، نرگس آبیار و... تنها بخش کوچکی از جامعه زنان فیلمساز ایرانی به شمار می‌آیند که توانستند در اکران آثارشان و همینطور جشنواره فیلم فجر صاحب جایزه شوند و نام خود را به‌عنوان سینماگرانی پیشرو مطرح کنند. نرگس آبیار به‌عنوان یکی از سرشناس‌ترین سینماگران زن در سال ۱۳۹۹ به عضویت رسمی آکادمی اُسکار درآمد و به‌نوعی داور رسمی این جشن سینمایی شد.

تقریظ رهبر انقلاب بر کتاب جوان‌ترین مدافع حرم امروز رونمایی شد

پسری که می‌خواست ناو بسازد

محمدحسین سلطانی
خبرنگار

حوالی ظهر می‌رسد بهشت زهرا. خلوت است. صدای نایلون و کفش، پسر را بیدار می‌کند. مادر قبر را می‌شوید و با وسواس خاک نشسته روی اسم مصطفی را پاک می‌کند. چسب روی نایلون گل را می‌کند و نایلون گل‌ها را باز می‌کند. داوودی‌های سفید را یکی یکی دور اسم پسر و کلمه شهید می‌چیند. رزها را پرپر می‌کند کنار شعر روی قبر. ۱۰ تا وارمر از کیف در می‌آورد و بین گل‌های داوودی می‌گذارد. روشن‌شان می‌کند. بادکنک‌ها را کنار تصویر پسر می‌گذارد و کیک را از جعبه درمی‌آورد. این کیک بزرگ‌تر از آنی است که رفقا برای تولد ۲۰ سالگی پسر خریده بودند. مادر شمع ۲۹ را از کیف درمی‌آورد و روی کیک می‌گذارد. صندلی تاشو را باز می‌کند و به منظره‌ای که ساخته نگاه می‌کند. کم‌کم مردم جمع می‌شوند. صدای فاتحه از گوشه و کنار قبر می‌آید، سؤال‌های مردم کم‌کم شروع می‌شود. «شهیده؟... چند سالش بود؟... بیست سال... خیلی جوونه که... حالا چرا شمع ۲۹ گذاشتید؟!» جمعیت بیشتر می‌شود حالا سکوت مادر و پسری کاملاً شکسته شده. جشن تولد سید مصطفی شلوغ می‌شود، حتی شلوغ‌تر از تولد ۲۰ سالگی اما آن تولد کجا و این کجا! مصطفی تولد ۲۰ سالگی را در حلب جشن می‌گیرد. سه روز بعد و در ۲۱ آبان‌ماه با گلوله‌ها روبه‌رو می‌شود. ۲۰ سال و سه روز زندگی مصطفی، لقب جوان‌ترین شهید دفاع از حرم را کنار اسمش می‌گذارد.

مردم همیشه «ترین‌ها» برایشان جالب است. روزنامه‌نگارها، خبرنگارها و موتورهای جست‌وجو هم موقع شنیدن «ترین» گوش تیز می‌کنند، اما مصطفی نیازی به این ترین‌ها ندارد. بلکه ۲۰ سال و سه روز عمرش چیزی بیشتر از یک کلمه برای توصیفش می‌خواهد. شاید برای همین است که سمانه خاکبازان به‌جای استفاده از این واژه، دقیقاً خود «۲۰ سال و سه روز» را به‌عنوان نام کتاب سید مصطفی موسوی انتخاب می‌کند. روایت جوانی که سعی شده در این کتاب تا حد ممکن زمینی نشان داده شود. خاکبازان برای روایت کردن سید مصطفی به درستی، به جای آنکه روایت را اول شخص پیش ببرد، از جایگاه دانای کل، قصه‌گوی ماجرای بیست سال و سه روز می‌شود، آن هم در ۲۱۶ صفحه.

نقطه پرتکرار روایت سید مصطفی در کتاب بیست سال و سه روز، حالات و سبک زندگی او است؛ خاکبازان از رویای پسربچه‌ای شروع می‌کند که آرزو داشته ناو طراحی کند. در مسابقات مدرسه ماکت درست می‌کرده و همبازی کودکی‌اش پیچ‌گوشتی و آچار بوده.

از کیکی که مادر روی قبر مصطفی گذاشته می‌شود فهمید که این پسر چه اندازه عزیزکرده بوده. مادر برای خاکبازان تعریف می‌کند که مصطفی تابستان ۱۶ سالگی راسر کار می‌رود و حاصلش را بلیت مشهدی برای مادر می‌کند. خاطره بلیت مشهد تنها خاطره‌ای نیست که هر روز مادر آن را مرور می‌کند. مصطفی نمی‌خواست مادر با او خداحافظی کند. وقتی مادر نماز ظهر را می‌خواند، مصطفی سریع بار و بندیلش را جمع کرد و جلوی در از مادر خداحافظی کرد. حالا مادر مانده و قصه‌هایی که در ذهنش مرور می‌شود. جمله معروفی است که می‌گوید برای مادر، هیچ‌وقت پسرش مرد نمی‌شود. شاید اگر مادر می‌دید که مصطفی چطور پاپیچ می‌شود تا راهی سوریه شود و یا بعد از رفتن به حلب تنها به دل دشمن می‌زند، دیگر چهره معصوم و کم‌سن‌وسال پسرش را باور نمی‌کرد؛ اما حالا مادر مانده و رویای پسری که اگر حالا بود، ۲۹ سالش بود. خاکبازان در کتابش سعی می‌کند روایتی جامع را از زندگی شهید مصطفی موسوی ترسیم کند. روایتی که حتی تا آخرین لحظات زندگی زمینی او را به نقل از دوستانش به تصویر می‌کشد: «هنوز بدنش گرم بود و صدای خرخر ضعیفی به گوشش می‌رسید. توی گوشش گفت: «سید مصطفی، تحمل کن. چیزی تا بهداری نمونده. الآن می‌رسیم. الآن می‌رسیم. تحمل کن.» به بهداری که رسیدند، سریع از ماشین پیاده شد و سید مصطفی را روی برانکارد گذاشت و سمت تختی که نزدیک در بیمارستان بود، برد. تا سید مصطفی را روی تخت خواباند، چند پرستار بالای سرش آمدند. یکی خون روی گردنش را پاک می‌کرد و دیگری آمپول می‌زد. دکتر تا بالای سر سید مصطفی رسید، معاینه را شروع کرد؛ اما معاینه‌اش زیاد طول نکشید. نگاهی به او کرد و گفت: شهید شده.»

کتاب بیست سال و سه روز توسط انتشارات روایت فتح چاپ شد و قرار است ۳۰ آبان‌ماه از تقریظ رهبر انقلاب در ایران رونمایی شود.

روایتی زنانه از زبانی مردانه

«نگران نباش، خودم هواتو دارم» کلمه به کلمه این جمله مرتضی در ذهن خانم زارع باقی مانده. ملاحسنی ماجرای این جمله را از قول خانم زارع اینطور روایت می‌کند: «تک‌تک اعضای خانواده‌اش را به من سپرد؛ خانواده خودش که تمام شد، شروع کرد به سفارش اعضای خانواده من. از من خواست حواسم به همه باشد؛ منتظر بودم بین همه این حرف‌ها، سفارشی هم برای خودم داشته باشد؛ ولی چیزی نگفت. همه را که به من سپرد، از روی صندلی بلند شد؛ با همان چشم‌های اشک‌بار به مرتضی گفتم: تو که خیلی با معرفت بودی، همه را سپردی، پس من چی؟ گفت: نگران نباش، خودم هواتو دارم...»

ملاحسنی از همین جمله وام گرفته و نام کتاب شهید مرتضی عبداللهی را گذاشته، «هواتو دارم». محمّدرسول ملاحسنی با قبول نوشتن این کتاب دست به ریسکی مهم زده است. این نویسنده قصه هواتو دارم را از زاویه همسر مرتضی جلو می‌برد. روایتی که ۱۲ سال از زندگی پس از تأهل مرتضی عبداللهی را شامل می‌شود. همسر مرتضی با اسم مستعار «ستاره» راوی داستان این زندگی ۱۲ ساله است. ستاره داستان ملاحسنی که در هنگام ازدواج کمتر از ۲۰ سال داشته، از اولین دیدارش با مرتضی می‌گوید: «صداقت و اطمینان خاطر را در حرف‌های یک پسر ۲۰ ساله می‌دیدم و از همان ابتدا، این انرژی مثبت، من را گرفت و محبّت خاصّی به مرام و صداقت و سادگی آقامرتضی پیدا کردم که نه کار داشت، نه سرمایه، نه درسش تمام شده بود، ولی کاملاً شفّاف بود؛ بی‌هیچ شیله پیله‌ای.» مرتضی وقتی به زندگی ستاره پا می‌گذارد سال سوم مهندسی عمران است. ستاره و مرتضی در آذرماه سال ۱۳۸۷ عقد می‌کنند و مهرماه سال ۱۳۹۰ و در شب ولادت حضرت معصومه (سلام‌الله علی‌ها) زندگی مشترکشان را آغاز می‌کنند. برای ستاره، جوان بی‌شیله پیله آن روزها رفته رفته تبدیل به قهرمان می‌شود. مرتضی پیش از شهادت کم‌کم برای همه اطرافیان، قهرمان می‌شود. وقتی گذرگاه بین استان الانبار عراق و دیرالزّور سوریه از داعش پاک‌سازی می‌شد، رزمنده‌ها باید از عراق به پایانه مرزی بوکمال برمی‌گشتند. به واسطه این پیروزی، همان‌جا بین رزمندگان قرعه‌کشی شد که اسم هر کس بیفتد، می‌تواند به نیابت از همه بچّه‌های آنجا برای زیارت اربعین به کربلا برود. قرعه به نام مرتضی افتاد؛ اما مرتضی در جبهه می‌ماند. این اتفاق باعث شد که رفقای مرتضی مطمئن شوند که او هم در مسیر شهادت است.

مرتضی را همه به هوشش می‌شناختند. کسی که در همان ابتدای حضور در جبهه‌های نبرد، مسئول شناسایی حرکات نظامی داعشی‌ها شد. مرتضی دومرتبه به جبهه اعزام شد، بار اول سال ۱۳۹۵ به مدت ۴۰ روز در سوریه ماند و نهایتاً بیست‌وسوم آبان‌ماه سال ۱۳۹۶ در استان دیرالزّور در شرق سوریه و در جریان آزادسازی بوکمال سوریه، در عملیات شناسایی نقاط حساس دشمن به شهادت رسید. روز بعد از شهادتش، هم‌رزمانش در بوکمال سوریه جشن پاک‌سازی داعش را برگزار کردند. جشنی که شهادت مرتضی را بسیار شبیه به شهادت جهان‌آرا می‌کند.

مرتضی پیش از سفر آخر به سوریه دو چیز را نزد همسرش به امانت می‌گذارد. اول شفاعت‌نامه‌ای برای برخی از بستگانش، ازجمله همسرش می‌نویسد، شفاعت‌نامه‌ای که خانم زارع متن آن را در اختیار ملاحسنی قرار می‌دهد: «اینجانب مرتضی، غلام حضرت زینب (سلام‌الله علی‌ها)، متعهد می‌شوم که در صورت شهید شدنم، همسر عزیزم را در محضر خدا و رسولش و اهل‌بیت بزرگوارش شفاعت کنم.» و اما امانتی دوم مرتضی حاصل ارادت او است به کسانی که هوایش را داشتند: «به دلیل بازگشت پیکرم شرمنده امام حسین (علیه‌السّلام) هستم، دیگر نمی‌خواهم شرمنده حضرت زهرا (سلام‌الله علیها) باشم.»

کتاب «هواتو دارم»، در ۳۰۴ صفحه، توسط انتشارات شهید کاظمی منتشر و تاکنون پنج مرتبه تجدید چاپ شده است، کتابی که همراه با بیست سال و سه روز و «مجید بربری»، چهارشنبه ۳۰ آبان‌ماه از تقریظ رهبری بر آن‌ها رونمایی خواهد شد.

چهارشنبه ۳۰ آبان ۱۴۰۳
شماره ۴۲۸۴
FARHIKHTEGANDAILY.COM
FARHIKHTEGANONLINE